

شاهنامه

مریم جلالی کندلجی
آموزش و پرورش شهرستان مرند

چکیده

در این مقاله با استناد به شاهنامه فردوسی به بررسی ازدواج رستم و تهمنه و تحلیل تبعات این ازدواج برون گروهی پرداخته شده است. این ازدواج در عین فرخندگی، ازدواجی نامبارک تلقی می‌شود که به مرگ «سهراب نارسیده» منجر شده است.

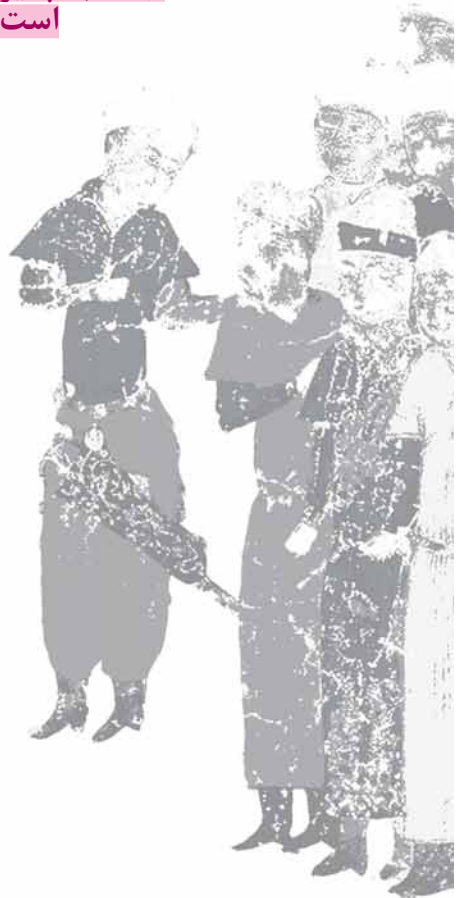
کلیدواژه‌ها: شاهنامه، رستم و تهمنه، ازدواج، نامبارکی.

مقدمه

شاهنامه به‌عنوان حماسه ملی سرزمین ما، دربرگیرنده تاریخ سرگذشت قوم ایرانی، زندگی آرمانی انسان را به تصویر می‌کشد. اما ناآشنایان با این اثر عظیم، شاهنامه را صرفاً یک اثر حماسی و پراز جنگ‌های خونین می‌دانند. حقیقت این است که هیچ کدام از حماسه‌ها و رزم‌ها فارغ از داستان‌های عشقی و غنایی نیستند. داستان‌های عاشقانه سبب پر تاب و تب شدن جنگ‌ها می‌شود و وجود زنان، آن‌ها را به اوج تکامل می‌رساند؛ اگر این اثر سترگ فقط داستان جنگ‌ها و رزم‌های پهلوانان و شاهان بود و فاقد عناصر عاطفی و عشقی - به‌خصوص زنان عاشق حادثه‌ساز - این چنین بر دل‌ها نمی‌نشست. بنابراین، شیرینی و حلاوت داستان‌ها از ملاحظت و جمال و دل‌انگیزی زنان عاشق و وفادار است.

فردوسی در شاهنامه زن را عزیز و محترم می‌دارد. از نظر او، زنان زیبا و ماهروی هستند؛ اما نه در سهم‌های مساوی و یکسان؛ که هر کدام بسته به موضوع و پیام داستان‌ها از زیبایی‌های خاصی بهره‌مندند. آنان حد کمال آفرینش‌اند و جلوه‌گر قدرت خالق خود، یعنی مصداق آیه

**از سخنان
حکیم فردوسی
چنین برمی آید
که ازدواج
و تشکیل
خانواده اهمیت
خاصی دارد؛
برای تحکیم
اساس خانواده
و ادامه نسل
و نژاد امری
اجتناب‌ناپذیر
است**



قرآنی «و تبارک الله احسن الخالقین» (مؤمنون، آیه ۱۴) هستند؛ بلند بالا، مشک موی، گیسو کمند، غنچه دهان و خورشید روی‌اند. زنان شاهنامه در ابعاد مختلف به کمال رسیده‌اند. آنان علاوه بر برخورداری از زیبایی ظاهری، پاک‌دامن، خردمند، دارای شجاعت، دلارام همسر، خویش‌تن‌دار و همیشه وفادارند؛ حتی زنان بیگانه غیر ایرانی بعد از ازدواج با ایرانیان، جنبه اهورایی پیدا می‌کنند و صفات عالی انسانی از خود بروز می‌دهند که با وجود این صفات، دیگر به زن شاهنامه، به‌عنوان شیء تعدیل‌کننده امیال نفسانی مردان نگریسته نمی‌شود.

فردوسی معتقد است که هر مردی را همسری و هر زنی را مردی باید؛ و در جریان خواستگاری فریبرز از فرنگیس، از زبان رستم، پند و اندرز پدرانه می‌دهد:

اگر بشنوی پند و اندرز من
تو دانی که نشکیدی از شوی زن
جوان کی شکیدی ز جفت جوان
به ویژه که باشد ز تخم کیان
که مرد از برای زنانند و زن
فزون‌تر ز مردش بود خواستن
(ج ۳، ص ۶۴۹، ب ۷۶۵-۷۶۷)

او در آغاز داستان بیژن و منیژه، از همسر خویش به‌عنوان یاری مهرچهر و بت مهربانی یاد می‌کند که در آن شب، گاهی با چنگ و گاهی با می، دل‌تنگ و تیره شویش را چون روز، روشن می‌کند. فردوسی با خواندن داستان مذکور از دفتر پهلوی، آن را به شعر درمی‌آورد. نظر مثبت فردوسی درباره زن از اینجا هم آشکار می‌شود که، وی برای شهرناز و ارنواز با وجود هزار سال زندگی و همخوابگی با ضحاک جادوگر، هیچ صفت منفی از صفات ناشایست زنانگی نمی‌آورد؛ زیرا از نظرگاه او، آنان از بیم هلاک، در بند وی

بوده‌اند. آنان بعد از رهایی از شیبستان جادوگر هزارساله، همچنان زیبارو، سیه‌چشم و خورشید روی هستند و به فرمان فریدون، تن و روانشان را از تیرگی پاک می‌کنند و به راه داور پاک راهنمایی می‌شوند.

پس، جسم و روح آنان زمینه اهورایی شدن را هنوز حفظ کرده است. از نظر فردوسی، آن‌ها باید از فریدون دادگر، باردار شوند و فرزندان را به دنیا بیاورند که جهان میان آن‌ها تقسیم شود و رویدادهای اساطیری و پهلوانی شاهنامه به نام آن‌ها رقم خورد.

بنابراین، از سخنان حکیم فردوسی چنین برمی‌آید که ازدواج و تشکیل خانواده اهمیت خاصی دارد؛ برای تحکیم اساس خانواده و ادامه نسل و نژاد امری اجتناب‌ناپذیر است. به این جهت است که شاعر از ابتدای شاهنامه تا پایان آن، داستان‌های حماسی خویش را با چاشنی عشق، چنان می‌آمیزد که بیشتر به مذاق خواننده می‌نشیند، آن هم عشق‌هایی که اغلب به ازدواج منتهی می‌شوند.

منوچهر مرتضوی درباره عشق در شاهنامه، می‌گوید: «داستان زال و رودابه و رستم و ته‌مین نوع اصلی و طبیعی عشق انسانی را نشان می‌دهد که ظاهراً خود مقدمه‌ای است ضروری برای آفرینش حماسه بی‌نظیر رستم و غمنامه پر آب چشم سهراب. داستان بیژن و منیژه نیز، اگر چه از داستانی عشقی تمام عیار حکایت می‌کند، ولی به هر حال بیرون از انسجام کلی طرح حوادث نیست. داستان سهراب و گردآفرید که چاشنی شبه عاشقانه‌ای بیش نیست، جزئی از حوادث گوناگون طبیعی و شامل نکاتی در چهارچوب طرح کلی از قبیل روابط ایرانیان و ترکان (تورانیان) و تأکید شجاعت و شهامت ایرانیان و خصلت زن ایرانی و نظایر این نکات است» (۱۳۷۲: ۳۴-۳۳).

ته‌مین در میان زنان عاشق شاهنامه از همه جسورتر و با دل و جرئت‌تر است و می‌تواند از مقام اجتماعی زن در جامعه آن روز حکایت کند. ابراز عشق وی برای اطفای غریزه جنسی و هوسبازی نیست؛ چه وی با داشتن مقام شاهزادگی و زیبایی و دانایی، می‌توانست قبل از دیدن رستم و بعد از ازدواج با وی با مرد دیگری که لایق او باشد، آشنا شود و ازدواج کند تا کامش برآید اما وی از ازدواج با رستم فقط یک هدف را دنبال می‌کند و آن از جهان پهلوانان،





خرامان به بالین رستم می‌آید. رستم از خواب بیدار می‌شود؛ با دیدن زیبایی‌های دختر و جسارت وی خیره می‌ماند و از او نام و کامش را می‌پرسد:

بیرسید از او گفت نام تو چیست
چه جویی شب تار کام تو چیست
(ج ۲، ص ۳۱۹، ب ۲۱۰۵)

دختر پاسخ می‌دهد که من تهمینه، دختر شاه سمنگانم و می‌افزاید:

به گیتی ز شاهان مرا جفت نیست
چو من زیر چرخ بلند اندکی ست
به کردار افسانه از هر کسی
شنیدم همی داستانت بسی
(ج ۱، ص ۳۱۹، ب ۲۱۱۰-۲۱۰۹)

میرجلال الدین کزازی در هم‌ترازی رستم و تهمینه و نام آنان، بیان می‌دارد: «جای شگفتی نیست که بانوی تهمتن، تهمینه باشد و در نام نیز، همسنگ و همتای او». (۱۳۸۵: ۵۶۴)

تهمینه می‌گوید: «تاکنون کسی روی مرا ندیده و صدایم را نشنیده است. من به کردار افسانه‌ای، داستان دلاوری‌های تو را از هر کسی شنیده‌ام و فریفته‌ات شده‌ام و حالا دست تقدیر تو را به این شهر کشانده است. اکنون اگر مرا بخواهی در اختیارت هستم و گرنه هیچ‌کس چهره مرا نخواهد دید.»

تهمینه برای حضور خود در بالین رستم در آن نیمه شب که با جسارت و سرشار از عفت و پاکی و دور از انتظار رستم است، سه دلیل برمی‌شمارد:

یکی آنکه بر تو چنین گشته‌ام
خرد را ز بهر هوا کشته‌ام
و دیگر که از تو مرا کردگار
نشانند یکی پورم اندر کنار
مگر چون تو باشد به مردی و زور
سپهرش دهد بهره کیوان و هور
سه دیگر که اسپت به جای آورم
سمنگان سراسر به پای آورم
(ج ۱، ص ۳۱۹، ب ۲۱۲۳-۲۱۲۰)

ادامه مطلب در وبگاه نشریه

فرزندی به دنیا آورد. در واقع او قبل از اینکه بخواید نام خود را به عنوان همسر جهان پهلوان پراوازه کند، بر آن است تا مادر پهلوانی سترگ از خون رستم باشد.

خلاصه داستان ازدواج رستم و تهمینه

غمی بُد دلش ساز نخچیر کرد
کمر بست و ترکش پر از تیر کرد
(ج ۲، ص ۳۱۶، ب ۲۰۳۹)

آری روزی دل رستم غمی است. او برای فرو نشانیدن غمی که بر دلش سنگینی می‌کند، آهنگ نخچیر می‌کند. پس، سوار بر رخس به سوی مرز توران می‌رود. در نزدیکی شهر سمنگان بیابانی پر از گورخر می‌بیند. ابتدا شکاری می‌افکند و گوری را با آتش بریان می‌کند و می‌خورد. سپس، آرام می‌خوابد. چند نفر از سواران ترک که از آن نخچیرگاه می‌گذرند، رخس را سرگرم چرا دیده، آن را با کمند می‌گیرند و به شهر می‌برند:

گرفتند و بردند پویان به شهر
همی هر کس از رخس جستند بهر
(ج ۲، ص ۳۱۷، ب ۲۰۵۸)

چون رستم از خواب بیدار می‌شود، رخس را نمی‌یابد و با دنبال کردن رد پای آن، به شهر سمنگان می‌رسد.

شاه سمنگان با شنیدن خبر ورود رستم به شهر، به استقبال تهمتن می‌رود و وی را گرامی می‌دارد. رستم چون وی را راست گفتار می‌یابد، می‌گوید: «به دنبال رخس به سمنگان آمده‌ام، اگر رخس را بیابی، سپاسگزارم و گرنه سر بسیاری از بزرگان را از تن جدا می‌کنم.» شاه سمنگان می‌گوید:

تو مهمان ما باش و تندی مکن
به کام تو گردد سراسر سخن
(ج ۱، ص ۳۱۸، ب ۲۰۸۳)

او، تهمتن را به مهمانی فرا می‌خواند. وعده می‌دهد که رخس را زود پیدا کند. شب هنگام پس از مهمانی و باده‌گساری، رستم به جایگاه خواب می‌رود. چون بهره‌ای از شب تیره می‌گذرد، در خوابگاهش را آرام باز می‌کند؛ بنده‌ای است که شمعی معنبر به دست دارد و در کنارش ماهرویی که چون خورشید تابان می‌درخشد و

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، انتشارات طوس، دانشگاه تهران، تهران، چ سوم، ۱۳۴۹.
۲. جلالی دهمکردی، مریم؛ همسرگزینی در ایران باستان و شاهنامه، انتشارات جهاد دانشگاهی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۹.
۳. حمیدیان، سعیده؛ شاهنامه فردوسی، قطره، چاپ شانزدهم، تهران، ۱۳۸۸.
۴. رستگار فسایی، منصور؛ حماسه رستم و سهراب، چاپ نیل، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۹.
۵. سرامی، قدمعلی؛ از رنگ گل تا رنج خار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول، ۱۳۳۸.
۶. قران مجیده ترجمه حاج شیخ عباس مصباح‌زاده، سازمان انتشارات جاویدان علمی، ۱۳۳۷.
۷. کزازی، میرجلال‌الدین؛ نامه باستان، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ سازمان چاپ و انتشارات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۵.
۸. کیا، خجسته؛ سخنان سزاوار زنان، نشر فاخته، چاپخانه ممتاز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۱.
۹. مرتضوی، منوچهر؛ فردوسی و شاهنامه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت علوم، تهران، ۱۳۷۲.
۱۰. معصومی دهقی؛ زناشویی در شاهنامه، انتشارات نقش خورشید، چاپ کیمیا، ۱۳۸۲.
۱۱. یوسفی، فریده؛ جایگاه سیاسی، اجتماعی زنان شاهنامه، انتشارات شلفین، چاپ نخست، ساری، ۱۳۸۲.